Yu wu

余污

بقایای پلیدی

اثری دیگر از نویسنده رمان محبوب هاسکی و گربه سفیدش شیزون

نام های دیگر:

Remnants of Filth

Stains of filth

نویسنده: Meatbun Doesn't Eat Meat

مترجم: sol

⚠اخطار: این رمان حاوی صحنه ها و الفاظی هست که برای همه سنین مناسب نیست...

مترجم یا سایت مسئولیتی در قبال محتویات رمان ندارد!

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از خود سایت یا شخص مترجم اون رو دریافت کنین. به عنوان مترجم اجازه پخش، چاپ و یا انتشار حتی یک پاراگراف از این کتاب رو نمیدم. در صورت استفاده از تیکه هایی از متن برای استوری، تبلیغ و غیره حتما منبع و اسم مترجم رو ذکر کنین.

هر کاری بدون اجازه سایت و یا مترجم ممنوع است!

صلح طلب بودن ما دلیل برخورد ملایم با کپی کار نیست 🔪💔

سایت myanimes.ir

فصل نود و ششم : شیشیونگ غیر عادی رفتار میکنه!

قبیله پرداران کوه جیوهوا ؟!

حرف های دخترک هر سه نفر انها را در شک فرو برد.

افراد قبیله پرداران کوه جیوهوا نیمه جاودان متولد میشدند، در رگ هایشان خون پاک جاودانگی جریان داشت. با وجود گذر زمان این قبیله همچنان اسرار آمیز مانده بود و نزدیکترین گونه به خدایان محسوب میشد.

مورونگ چوی با صدایی آهسته گفت:«قبیله پرداران انزوا طلبن و بندرت خودشون رو نشون میدن. مدتهاست در بهشت چشمه شکوفه هلو پنهانن و صدها ساله که هیچکدوم در دنیای فانی ظاهر نشدن.» چشمانش با دقت رونگ رونگ را برانداز کرد:«اما تو شبیه اونا بنظر نمیای.»

رونگ رونگ بلافاصله سرخ شد و من من کنان گفت:«وقـ –وقتی من.... خـ–خیلی کوچیک بودم، آوردنم... آوردنم اینجا.... بخاطر همینه که... من، من دقیقا، دقیقا مثل بقیه اعضای قبیله پرداران نیستم....»

جیانگ یه شوئه پرسید:«کی تورو آورده اینجا؟ وویان؟»

رونگ رونگ با شنیدن اسم ارباب جزیره خفاش، ناگهان بر خو لرزید. در ابتدا از ترس سر خود را به راست و چپ تکان داد، اما بعد از مدتی طولانی متوجه شد که در امان است و فوراً به نشانه تایید سر جنباند.

جیانگ یه شوئه رو به گو مانگ گفت:«ظاهرا خیلی ترسیده.»

گو مانگ سر رونگ رونگ را نوازش کرد و با لحنی مهربان و ملایم گفت: «برو کنار آتیش استراحت کن. من باهاشون حرف میزنم.»

رونگ رونگ مطیعانه همانطور که او گفته بود عمل کرد.

برخی از مردان به طور ذاتی مورد علاقه جنس مخالف بودند و نمیشد این مسئله را تغییر داد؛ کلمات در دهان گو مانگ به نرمی و لطافت ابریشم بود اما اگر مو شی همان حرف را میزد، دخترک فکر میکرد مورد تهدید قرار گرفته و اگر اطاعت نکند، درجا خواهد کشته خواهد شد.

جیانگ یه شوئه با چشمانش رونگ رونگ را تا کنار آتش دنبال کرد و سپس از گومانگ پرسید:«میخوای بهش چایی و خوراکی بدیم؟»

هنوز این سوال از دهان جیانگ یه شوئه خارج نشده بود که رونگ رونگ نزدیک آتیش نشست و دستش را در ان فرو برد،در واقع مشتی شعله برداشت و طوری که انگار درحال خوردن هندوانه است، سرش را پایین انداخته و با گاز های کوچک به خوردن آتش مشغول شد.

جیانگ یه شوئه:«.....»

مو شی برای مدتی ساکت ماند، سپس رو به گو مانگ گفت:«هنوز دو ساعت نگذشته؛ اما تو نه تنها تونستی یه آدم به درد بخور پیدا کنی بلکه حتی کاری کردی بهت اعتماد کنه.»

گومانگ با حالتی متکبر و از خود راضی لبخند زد. سرش را کج کرد و گفت: «چیه؟ ازم بر نمیاد؟»

«چطور اینکارو کردی؟»

گو مانگ دستی به چانه اش کشید:«شاید به این خاطره که من خیلی خوب و مهربون بنظر میرسم و قدرت فریبندگی‌م زیادی بالاست. مگه اون زمان همینجوری مثل این دختره با ناز کشیدن و زبون خوش مجابت نمیکردم که با کمال میل حرفمو گوش بدی؟ هی، کار دنیا همینه دیگه؛ هر چی یه مرد بیشتر لبخند بزنه، بهتر میتونه مخ بزنه. میدونی شی هه جون آدمایی مثل تو کلا اینکاره نیستن. حتی با وجود اینکه خیلی خوشگلی، آدم ازت میترسه. دو ساعت که هیچی، اگه دو روز هم بهت وقت میدادیم، نمیتونستی کسی رو پیدا کنی که حاضر بشه باهات بیاد.»

«.....»

گو مانگ همانطور که مو شی را مینگریست چشمانش را بر هم زد. آبی چشمانش، آسمان صاف و ملایم پس از باران را یاد اورد میشد، اما با تحریک و شرارت برق میزد.

«واقعا باید خودتو تغییر بدی. ببین، دیگه سی سالت شده، چطوره که هنوز زن نداری؟»

این کلمات آشکارا به نقطه دردناکی در قلب مو شی ضربه زد. گو مانگ در ابتدا فکر میکرد که مو شی بشدت خشمیگن شده و بلافاصله از جا در میرود؛ و البته درست فکر کرده بود، زیرا آتش خشم بلافاصله در چشمانش شعله کشید.

گو مانگ لبخندی غیر واقعی بر لب نشاند و منتظر ایستاد تا مو شی از فشار خشم منفجر شود.

اما مو شی فقط به او خیره نگاه کرد. با ان قامت بلندش جلوی او ایستاده و فقط نگاهش میکرد. انقدر خیره ماند که چهره اش حالت غم به خود گرفت، مثل کودکی بنظر میرسید که در حقش ظلم شده،چشمانش اندکی قرمز گشت و سپس بیصدا رویش را برگرداند، لب به دندان گزید و بی هیچ حرفی فقط تحمل کرد.

نه مورونگ چویی و نه جیانگ یه شوئه متوجه احساساتی که در چشمان موشی موج میزد نشدند. با این حال، حتی یک احمق هم میتوانست جو عجیبی که بین ان دو برقرار بود را احساس کند.

در میان ان فضای ناخوشایند جیانگ یه شوئه بگرمی گفت:«گو شیونگ، چرا درباره شی هه جون اینطوری حرف میزنی؟ عشق واقعی سخت پیدا میشه؛ تو که خودت میدونی چرا هنوز ازدواج نکرده و مخفیانه چه سختیایی بخاطر عشقش کشیده.»

«....هم؟» حالت چهره گومانگ کمی تغییر کرد اما هنوز لبخند بر لب داشت. با لحنی شیرین پرسید:« من میدونم؟ منظورت چیه جیانگ شیونگ؟ کدوم سختیا؟»

جیانگ یه شوئه به طور مبهم احساس کرد که در پشت این لحن شیرین او تیغه ای سرد و تیز نهفته است، بنابراین صادقانه گفت:«مدتهاست که پرنسس منگزه بیماره و بدنش بشدت ضعیف شده،حتی بعد از این همه سال درمان و مراقبت، هنوز آماده ازدواج نیست. احساس عشق و علاقه شی هه جون انقدر قویه که تمام این مدت منتظر مونده و اصلا اینجور که تو میگی نیست_» مکث کرد، اهی کشید و گفت: «اینجور که بقیه ازش بترسن و هیچکس دوستش نداشته باشه.»

«.....» نور یخی چشمان گو مانگ آهسته ناپدید گشت. رفته رفته احتیاط و تردید را کنار گذاشت. لبخند زد و نگاهی معنی دار به موشی انداخت:
«اوه، که اینطور.»

گو مانگ طوری رفتار میکرد که انگار هرگز با مو شی نخوابیده، همچون غریبه با کنجکاوی او را کندوکاو میکرد. مدام آن هیکل تنومند و قد بلندش را مینگریست و سرتاپایش را برانداز میکرد و با دقت نگاه نافذ خود را از چشمان مشکی و بینی صاف او تا انگشتان کشیده و پاهای بلند و خوش تراشش میگذراند.

واقعا غیرعادی بود.

بدون شک گو مانگ،مو شی را بهتر از هر کس دیگری میشناخت، میدانست چطور در اوج شهوت سیب گلویش بالا و پایین میشود، میدانست وقتی برانگیخته شده و با هیجان تنت را تصاحب میکند چطور نفس نفس میزد، میدانست کمرش چقدر محکم است و وقتی خودش را مهار نمیکند چقدر عمیق درونت هجوم میبرد، میدانست چه حالتی در معاشقه را دوست دارد و تا چه مدت میتواند با تو درامیزد.

اما گو مانگ طوری به مو شی لبخند میزد که انگار هرگز او را لمس نکرده.

«با بدنی شی هه جون داره، واقعا میتونه جون پرنسس منگزه رو بگیره.»

«.....» چهره مو شی تیره گشت. برای مدتی ساکت ماند، عاقبت نتوانست بیش از این تحمل کند، رویش را برگرداند و رفت.

جیانگ یه شوئه به مو شی که در دهانه غار ایستاده بود نگریست. اخمی کرد و اه کشید:«گومانگ، چرا از وقتی حافظتو به دست آوردی، همش دست میزاری رو نقطه ضعف هاش و ناراحتش میکنی....»

گو مانگ زانوهایش را بغل کرد و با اکراه خندید:«این فقط یه عادته؛ من همیشه دوست داشتم سر به سرش بزارم، اما اون وقتا میتونست تحمل کنه، خیلی بد شد که الان نمیتونه. تقصیر خودشه که هر چی بزرگتر میشه بی جنبه تر میشه... میگم جیانگ شیونگ، بنظرت چون هر چی سنش میره بالاتر خوشگل تر میشه، غرور زیبایی گرفتتش؟»

جیانگ یه شوئه با درماندگی سرش را به چپ و راست تکان داد. درست زمانی که می خواست چیزی بگوید، صدای مورونگ چویی را شنید که با بی حوصلگی گفت:«نمیشه اول بیمارو نجات بدین و بعدا صحبت کنید؟»

«منم میخوام اینکارو بکنم اما به همین راحتی که نیست.» گومانگ آهی کشید: «برای نجات دادنش باید صبر کنیم تا رونگ رونگ بخشی از قدرتشو بازیابی کنه. باید اول نبضشو بررسی کنه تا بفهمیم چطور درمانش کنیم.»

همانطور که سخن می گفت، برگشت و به دخترک اهل قبیله پرداران نگاه کرد که هنوز کنار آتش خم شده و شعله می خورد و به نتیجه منصفانه ای رسید:«در حال حاضر رونگ رونگ هنوز ضعیفه و نمیتونه کار چندانی انجام بده، پس باید بهش اجازه بدیم که خوب استراحت کنه.»

«.....» اگرچه مو شی در گوشه ای دور از انها ایستاده بود، اما ناگزیر حرف های گو مانگ را میشنید.

به همین دلیل بود که گو مانگ مورد علاقه دختران قرار داشت. او همیشه به طور غریزی با مهارت و ظرافت خاصی به انها توجه نشان میداد و از صمیم قلب مشکلاتشان را در نظر می گرفت.

حتی اگر آن شخص فقط یک .....

مو شی نگاهی به رونگ رونگ انداخت و به فکر کردن ادامه داد: *فقط یه شیطان پرنده ماده زشت باشه که پرهاشم هنوز در نیومده.*

در طرف دیگر، مورونگ چویی دید که رونگ رونگ واقعا ضعیف است و نمیتواند بیش از این اصرار کند. رو به گومانگ پرسید:«اون وو... یه چیزی، چرا یکی از اعضای پرداران رو دزدیده؟»

گو مانگ:«منظورت وویانه؟ اونو گرفته تا به جاودانگی برسه.»

«به جاودانگی برسه.....؟»

«اره. یادتون میاد که شانگائو قبل از احضار آینه زمان چی گفت؟ گرچه حرف زیادی نزد، اما مابین حرفاش میشد به مسائل عجیب غریب زیادی پی برد. اون گفت که انرژی معنوی زیادی در جزایر پروانه رویا وجود داره، بنابراین شیاطین توی جزیره کم کم به مسیر ریاضت کشیده شدن. ملکه خفاش با تمام وجود می خواد صعود کنه، در سال های گذشته بندرت کسیو کشته و نیازی نداره برای غذا انسان هارو بگیره.»

جیانگ یه شوئه پرسید:«خب این مشکلی داره؟»

گو مانگ گفت:«معلومه که داره. در چونگهوا تهذیبگری شیطانی انجام نمیشه و فقط تعداد انگشت شماری از مسائل مربوط به شیاطین یا ارواح شرور شناخته شده، اما وقتی من در پادشاهی لیائو بودم...»

مکث کرد، احتمالاً نمی خواست جیانگ یه شوئه را ناراحت کند، بنابراین وقتی به پادشاهی لیائو اشاره کرد، صدایش را پایین آورد و سرسری توضیح مختصری داد:«اون زمان، من طومارهای زیادی خوندم.»

«در جهان، انرژی معنوی به دو نوع یین و یانگ تقسیم میشه. ما تهذیبگرها، انرژی یانگ رو دریافت می کنیم و در راه خدایان و جاودانه ها قدم میزاریم، در حالیکه شیاطین انرژی یین رو میگیرن و تو مسیر شیطانی قرار میگیرن.»

گو مانگ ادامه داد:«یعنی به عنوان یک شیطان، بدن وویان قطعاً با انرژی یین مطابقت داره. با کشتن کمتر فقط میتونه انرژی یینش رو کاهش بده، نه که به عصاره یانگ پاک و خالصی که برای جاودانه شدن لازمه برسه.»

جیانگ یه شوئه فکری کرد و گفت:«یعنی تهذیب یه شیطان در راه جاودانه شدن، همون معکوس کردن طبیعت به حساب میاد؟»

گو مانگ گفت:«منظورم تقریباً همینه. تهذیب یه شیطان برای تبدیل شدن به نامیرا، درست مثل اینه که یه انسان در راه تهذیبگری شیطانی قدم برداره. هر دو مسیرهایی هستن که قوانین طبیعت رو نقض میکنن.»

مو شی با شنیدن این کلمات بی اختیار سرش را چرخاند و بیصدا به قسمت کوچکی از نیمرخ گو مانگ از پشت سر نگاه کرد.

او با خود اندیشید گومانگ نیز شخصی ست که در مسیر شیطانی قدم نهاده، به طوری که حتی با وجود شکسته شدن هسته معنوی اش، همچنان می تواند از انرژی اهریمنی برای احضار سلاح های شیطانی استفاده کند. گرچه بهایی که پرداخت، از دست دادن دو روح و نابودی بدنش بود.....

اما گومانگ بدون انکه به این موضوعات اهمیت دهد ادامه داد:«وویان ملکه قبیله خفاشه و این قبیله از آمیزش قبیله پرداران با هیولاهای شیطانی به وجود اومدن.گرچه هنوز مقداری از انرژی ناخالص جاودانگی تو وجودشون

باقی مونده، اما بیشترش با انرژی هیولای شیطانی در چرخشه. اگر روش تهذیبگری وویان نادرست باشه، قبل از اینکه جاودانه شه، انرژی معنوی زیادی مصرف می کنه و به پیر شدنش سرعت میبخشه.»

حرفش که به اینجا رسید پرسید:«خب اگر شما جای وویان بودین چیکار می‌کردین؟»

جیانگ یه شوئه گفت:«راهی برای کم کردن مصرف انرژی پیدا میکردم؟»

«درسته.» همانطور که گو مانگ صحبت می کرد، نگاهی به رونگ رونگ که در کنار آتش بود انداخت:«بهترین روشی که وویان برای کم کردنش به کار گرفته، افزایش انرژی جاودانگی قبیله پرداران تو بدن خودشه، به همین دلیل خطر ورود به بهشت قبیله پرداران رو به جون خرید و یکیشونو دزدید.»

رونگ‌رونگ هنوز مشغول خوردن شعله های آتش بود. گهگاهی پنجه کوچکش را دراز می کرد و آتش را برهم میزد و سپس دوباره با گاز های کوچک به خوردن ادامه میداد.

چهره خیره کننده او اکنون کمی رنگ گرفته بود، گرچه هنوز بسیار مضطرب و ضعیف بنظر میرسید. مورونگ چویی، به عنوان یک استاد فلزکاری معنوی بزرگ که هرگز از جزئیات غافل نمیشد، با دقت از سرتاپایش را ورانداز کرد. ابروان شمشیر مانندش در هم گره خورد:«چه بلایی سر گردنش اومده؟»

گو مانگ آهی کشید:« اونا زخمای خون گیرین.»

«خون گیری؟» جیانگ یه شوئه ناگهان چشمانش را گشاد کرد.

گومانگ سر تکان داد:«درسته،وویان در حال حاضر به حجم زیادی از انرژی احتیاج داره.اون باید مرتب معجونی رو که از خون رونگ‌رونگ درست میشه بخوره تا انرژی حیاتیشو بازیابی کنه. من اونو تو اتاق ساخت داروی وویان پیدا کردم.»

جیانگ یه شوئه ابروهایش را بهم گره زد:«با وجود چنین منبع انرژی مهمی اتاق ساخت داروی وویان باید تحت نظارت شدید باشه. چطوری بدون اینکه کسی راهنماییت کنه به این فکر افتادی که بری اونجا؟»

گو مانگ لبخندی زد:«کی گفته کسی منو راهنمایی نکرده؟ درواقع کسی که منو به سمت اتاق ساخت دارو ملکه خفاش راهنمایی کرد تا دنبال دارو بگردم در واقع همین جاست.»

جیانگ یه شوئه شوکه شد:«کیه؟»

گو مانگ جواب داد:«مورونگ شیانشنگ.»

«.....» مورونگ چویی سر بلند کرد و به سردی به گو مانگ نگاه کرد: «منظورت چیه.»

در چشمان ققنوس‌وارش خشمی دیده نمیشد اما همچنان میدرخشید.

«میخوای بگی من با این پرنده های زشت تبانی کردم؟»

«نه نه نه، اصن مگه میشه تو به این خوشگلی به اونا توجه کنی.»

او با نگرانی نگاهی به جیانگ یه شوئه انداخت، سپس به مو شی نگریست. دستی به بینی اش کشید و اینبار با کمی خجالت رو به مورونگ چویی گفت: «مگه من اون روز، وقتی تو دریاچه شکوفه هلو بودم، اه، حمام کردنتو ندیدم....؟»

هشتگ # مینی تئاتر:

«تاپ یا باتم؟ مسئله این است!»

مصاحبه کننده: خب امروز در خدمت یه مهمان عزیز هستیم، شکست خورده ترین، افتضاح ترین و ریدمان ترین دوست پسر کتاب قبلی، تاشیان جون! سلام گرمی هم میکنیم به نقش اول کتاب دوم موشی شیانشنگ عزیز.

تاشیان جون: اگه سوالی داری زودتر بپرس. این ارجمند سرش حسابی شلوغه، من فقط سه روز یبار میام بیرون. زودباش که کارای مهمی دارم!

مصاحبه کننده: تاشیان جون، من شنیدم که در کتاب قبلی شما حسابی معرکه راه انداختید، آسمان هارو به خشم آوردید و به مردم ظلم کردید، و لقب شکست خورده ترین دوست پسر سال رو به خودتون اختصاص دادید، اما در واقع آخرش تونستید نجات پیدا کنید و نظر عشقتونو جلب کنید. خب چه نصیحت یا توصیه ای پیرامون این موضوع دارید؟

تاشیان جون: نصیحت یا توصیه خاصی نیس. همش برمیگرده به جذاب بودنم.

مو شی:.....

تاشیان جون: اوه، این همون پسر جوونیه که باید نصیحتش کنم و بهش مشاوره بدم، درسته؟ خب قیافش بدک نیست، هیکلشم خوبه، کمر باریک و پاهای بلند جذابی داره. ببین اگه بخوای مخ کسیو بزنی راحت میتونی، فقط رو تخت دراز بکش و برای شوهرت عشوه بیا. منو ببین، تو کتاب قبلی مهم ترین دلیلی که گند خورد تو همه چی این بود که چووانینگ پدرسگ بلد نبود عشوه بیاد، تازه بعد از دو راند تحملش تموم میشد،من توش بودم اون وقت اون خسته میشد، بعد هی مجبور میشدم نازشو بکشم. با اینکه نمیتونست بچه بیاره، من برای هشت سال یسره کردمش! تو بگو، معشوقه خوب اینجوریه؟ خفه شو، نمیخوام تو جواب بدی! خودم جواب میدم: پوف، معلومه که نه!

مصاحبه کننده: تا، تاشیان جون.... نه نه نه اینطوری نیست، فکر کنم اشتباه فهمیدید، در واقع اون-اون-اون تاپه....

تاشیان جون(دوباره موشی رو برانداز میکنه): ؟؟؟ تاپه؟.... اصن مگه میشه همین بچه خوشگلی تاپ باشه؟

مو شی: نخود مغز.

تاشیان جون: منظورت چی بود؟

مو شی: .....

مصاحبه کننده(وقتی میبینه اوضاع داره بد پیش میره.): آه... خب، از اونجایی که مهمون افتخاری عزیزمون سرش خیلی شلوغه، برنامه رو همین جا تموم میکنیم!!! بسیار خب تاشیان جون، به عنوان یه دوست پسر آشغال اما موفق، برای حسن ختام برنامه آخرین توصیه ای در مسائل عشقی به پرنسس شی شی ما میکنید چیه؟

تاشیان جون(با قیافه ای شیطانی): اه، داداش خوب گوش کن ببین چی میگم، راز موفقیت من اینه..... وقتی میتونی مشکل رو با ک*یرت حل کنی، زبونتو خسته نکن!

مو شی:..... مسئول اینجا کجاس، بیا این مرتیکه رو وردار ببر و در دهنشو گل بگیر!!!

سول: ممنون که در رسوندن این دو کفتر عاشق منو همراهی میکنید.

برای اطلاع از برنامه ها و زمان دقیق آپلود حتما تو کانال لوتوس سفید @lotus_sefid جوین بشید و

اگر حرف، پیشنهاد، انتقاد یا سوالی راجب ناول داشتید به ایدی @solmehrane در تلگرام پیام بدید💌